

گفته‌ها

عدالت، انسان، طبیعت

● **محمدرضا بهشتی در نشست «نسبت مفهوم و جرای عدالت»**، ایرنا؛ طبق مطالعات متاخر در زمینه توسعه، نقش انسان در توسعه بالاست. پیش‌تر گمان می‌شد عواملی دیگر هم مطرح‌اند و انسان بیشتر تابع آنهاست؛ اما به‌تدریج به جایگاه بالای انسان بیشتر پی بردیم. عدالت از دیرباز در فلسفهٔ عملی موضوع تفکر بوده، حتی در دوره ماقبل فلسفه و اسطوره ملل بحث عدالت مطرح است. پرسش‌های آغازین و پیشاسقراطی در یونان باستان پرسش‌هایی متوجه چیستی امور پیرامونی است؛ پرسش از آغاز و اصل حاکم بر آنها. بعد از آن پرسش‌ها به سمت انسان برآمد. سقراط نخستین کسی بود که فلسفه را درون خانه‌ها برد و از امور انسانی پرسید. این فرایند تا آنجا ادامه یافت که نحوه پرسش‌ها چیستی و متعلق پرسش‌ها بهترین‌بودن برای انسان شد. در اینجاست که عدالت برای اولین‌بار به‌عنوان موضوع اصلی مطرح می‌شود. فلسفه عملی طبق تقسیم‌بندی سنتی به سه حوزه اخلاق، سیاست و تدبیر منزل تقسیم می‌شود. بیان امروزی تدبیر منزل علم اقتصاد است. در جهان باستان پیوند عمیقی بین این سه حوزه وجود داشت؛ این پیوندها در دوران جدید گسسته می‌شود، طوری که پرسش امروز این است: آیا بین توسعه و عدالت نسبتی وجود دارد؟ در دوران باستان پایه این مباحث در اخلاق بود. درحالی‌که بعدها اندیشمندانی منکر این بازگشت شدند و عرصه اقتصاد و سیاست را مرتبط با ارزش‌های اخلاقی ندانستند. علم اقتصاد در دوران جان مینارد کینز (اقتصاددان انگلیسی) علمی با معیار افزایش ثروت و محصول روش‌های تجربی شد که لزوماً نسبت مشخصی با ارزش‌های اخلاقی نداشت. در گذشته اخلاق در عدالت جایگاه خاصی داشت. جایگاه عدالت در عرصه سیاست هم بسیار برجسته است. اساس و قوام مدینه و دولت‌شهر یونانی عدالت است. همچنان‌که افلاطون در کتاب جمهور بحث را از چیستی عدالت آغاز می‌کند. در شاخه نسبت مشخصی با ارزش‌های اخلاقی از دیرباز عدالت مطرح است؛ مثلاً در نگاه ارسطو سخن از عدالت توزیعی و عدالت جبرانی است. بحث عدالت از دغدغه حفظ زندگی در عرصه عمل آغاز می‌شود. در فلسفه عملی گذشته بحث روابط بین انسان و انسان مطرح بود. چه در عرصه اخلاق، چه در تدبیر منزل (اقتصاد) و چه در سیاست؛ اما در بحث توسعه از حدود ۵۰ سال پیش سخن از رابطه دیگری هم پدید آمد؛ رابطه انسان با طبیعت. این بحث وقتی مطرح شد که بحران‌های طبیعی به مرحله‌ای حاد رسیدند. به‌طورکلی در مرحله خروج از بداهت هر چیزی، پرسش از چیستی آن مطرح می‌شود. تا وقتی چیزی بدیهی است کسی به چیستی آن نمی‌پردازد. در اینجا هم با بحران طبیعت خود طبیعت موضوع پرسش فلسفی در رابطه میان انسان و طبیعت شد.

در اندیشه قدیم تصرف در طبیعت برای رسیدن به سعادت بود. اما در اندیشه جدید رفاه جای سعادت را گرفته است. درحالی‌که بین سعادت و رفاه فرق است. در یونان باستان انودایمونیا به معنای والاترین هدف حیات به معنای روح خوب‌داشتن است که در انگلیسی به شادی (Happiness) ترجمه شد و ترجمه خوبی نبود. در اندیشه رفاه غلبه با هرچه‌بهترین‌بودن زندگی مادی انسان و تمتع از طبیعت است. ما گمان می‌کردیم هرچه از رفاه طبیعی برداشت کنیم، مشکلی پیش نمی‌آید. هرچه تولید کنیم با بازگردانی به طبیعت مشکل رفع می‌شود. این اندیشه تا آنجا ادامه یافت که طبیعت به ما سبیلی زد و طبیعتی که برای خدمت به انسان بود، به تهدیدی برای موجودیت او تبدیل شد. در اینجا لزوم رابطه اخلاقی، سیاسی و اقتصادی نه فقط در رابطه بین انسان و انسان، بلکه در رابطه انسان با طبیعت مطرح شد، مفهومی که قبلاً مطرح نبود؛ اما خود مفهوم توسعه (Development) مفهومی نسبتاً جدید است. ریشه این واژه به معنای بازشدن چیزی است که ناشده و این‌لایه‌ای است. ترجمه «Development» به بسط هم این مفهوم را نمی‌رساند. اهمیت این بحث لفظی این است که به نظر می‌رسد توسعه چیزی است که ریشه در درون دارد و بسط را از خودش آغاز می‌کند. چه در توسعه و چه در پیشرفت دو عنصر وجود دارد: زمان و تکامل. هم توسعه و هم پیشرفت در یک دوره زمان خطی اتفاق می‌افتند. انکاره زمان خطی با ورود اندیشه ادیان ابراهیمی مطرح شد؛ اینکه زمان آغاز و پایانی دارد و از آغاز به پایانی در سیر است، میراث این سنت دینی است. سؤال اینجااست که اگر در یک فرهنگ نگاه به زمان خطی نباشد، توسعه و پیشرفت را چگونه باید بفهمیم؟ فرهنگ شرقی و غربی با اسلام و مسیحیت و یهود که هر سه زمان را خطی می‌بینند، در این زمینه با یکدیگر نزدیکی دارند. اما در توسعه شاهد تحول و دگرگونی هستیم، به‌علاوه در تحول بحث از تکامل هم مطرح می‌شود. در تکامل نوعی خوش‌بینی وجود دارد، به‌همین‌دلیل اسم آن را پیشرفت می‌گذاریم. این مفهوم نوعی بار ارزشی دارد. ازاین‌رو باید پرسید پیشرفت نسبت به چه چیزی؟ سنجش با کدام نقطه است که می‌گویم حرکت به سمت پیش یا حرکت به سمت پس؟ در مفهوم توسعه و پیشرفت یک عنصر باور به تکامل و حرکت به سمت مثبت و ترقی وجود دارد. باید معلوم کنیم نقطه سنجش این تعبیر چیست؟ این پرسش‌ها وقتی مهم می‌شود که ما در جایی بخواهیم دآوری و جهت‌یابی کنیم.

گفتن اینکه «حمله شدید به غول‌های

تکنولوژی» – یعنی هوشیاری ناگهانی و غیرمنتظره ما نسبت به قدرت غول‌آسای شرکت‌های کامپیوتری– هر ماه نسبت به ماه گذشته در حال افزایش است به نحوی توضیح واضاحت است. خروج ناگهانی آمازون از شهر نیویورک، که قرار بود دومین دفتر مرکزی‌اش را در آن بنا کند، گواهی است بر فضای سیاسی ناپایدار. به نظر می‌رسد نیویورکی‌ها چندان تمایل نداشتند نزدیک ۳ میلیارد دلار از پارانه‌های خود را خرج کنند تا آمازون را به ماندن راضی کنند – شرکتی که از ۱۱٫۲ میلیارد دلار سودی که در سال ۲۰۱۸ عایدش شده نه تنها مالیاتی ن داده بلکه توانسته در خواست کند حدود ۱۲۹ میلیون از مالیاتش عودت داده شود.

چیزی که در بیشتر این احساسات ریشه‌رشد علیه دره سیلیکون نادیده گرفته شده یکدست‌نبودن نیروهای ایدئولوژیکی و سیاسی متعدد پشت جریان «حمله شدید به غول‌های تکنولوژی» است. اگر بخواهیم شروع رمان آتاکارنینا را بازنویسی کنیم؛ همه مدافعان شرکت‌های بزرگ تکنولوژی مثل هم از این وضع راضی‌اند، ولی ناراضیانی منتقدان هر کدام رنگ و بوی خاص خودش را دارد. این منتقدان که تحت لوای نفرت خود از غول‌های دیجیتالی با هم متحد شده‌اند ائتلاف‌های کوتاه‌مدت تاکتیکی شکل می‌دهند؛ اما چنین قاررومدراهایی در درازمدت ماندگار نخواهد بود.

امروزه می‌توان در جریان‌های ضدتکنولوژی سه اردوگاه را از هم جدا کرد. این سه تقریباً کل عرصه سیاسی را دربر می‌گیرند، از نولیبرال‌های دست‌راستی طرفدار بازار گرفته تا سوسیالیست‌های دست‌چپی طرفدار همبستگی، گویانکه مطرح‌ترین چهره‌های چپ هنوز موضعی مشخص درباره این امور نگرفته‌اند. «اقتصادگرایان» و «تکنوکرات‌ها» دو نماینده شناخته‌شده‌تر در بین حمله‌کنندگان به شرکت‌های تکنولوژی هستند. طرفداران جریان اول تاکید دارند که کاربران پلتفرم‌های دیجیتالی داتما سرشان کلاه می‌رود، چون به اندازه اطلاعاتی که می‌دهند پولی نمی‌گیرند، و باید به نحوی آن را جبران کرد. ایده‌هایی از این دست ضمناً دارد به سرعت جایش را در دنیای سیاست‌گذاری هم بازی می‌کند. اواسط فوریه گوین نیوسام، فرماندار جدید کالیفرنیا، در یک سخنرانی مهم از شرکت‌های بزرگ حوزه تکنولوژی خواست تا ایده «سود سهام داده‌ها» را بپذیرند. به گفته او «مصرف‌کنندگان کالیفرنایی باید بتوانند در ثروتی که از داده‌های آنها ایجاد شده سهم داشته باشند، چه را اسم این را می‌گذاریم «اقتصادگرایسی»؟ تا حدودی به این دلیل که این دیدگاه به راحتی تن به پذیرش نقدهای غیراقتصادی از شرکت‌های بزرگ حوزه تکنولوژی نمی‌دهد؛ تنها روابط قدرتی که به رسمیت شناخته و نقد می‌شود روابط بین شرکت‌ها و مشتریان است. در این جهان سیاسی خبری از شهروند نیست، چه رسد به نهادهای عمومی و اجتماعی.

این امر لازم به فساد ختم می‌شود. اینکه حجم و میزان سوددهی شرکت‌های تکنولوژی را در نسبت مستقیم با اعانه‌هایی بدانیم که به کاربرانشان می‌دهند می‌تواند حتی باعث تقویت قدرت سیاسی شرکت‌های بزرگ تکنولوژی شود. ممکن است مصرف‌کنندگان از توسعه آنها استقبال کنند چون هر چه شرکت‌ها بزرگ‌تر می‌شوند، دیدگاه متعارف مدرنیته را بیش از حد سکولار دنیال این بود که دین را حذف کند؛ بلکه دنبال این بود تا از رویکرد دینی جدید در مقابل دین قبلی دفاع کند. در واقع مدرنیته می‌خواست قرائتی جدید از دین وارد زندگی انسان کند. براساس این در این کتاب دیدگاه‌های اندیشمندان و متفکرانی مانند ویلیام اوکام، اراسموس، لوتر، دکارت و هابز بررسی شده تا نشان دهد مدرنیته بیشتر به‌عنوان

گفتن اینکه «حمله شدید به غول‌های

تکنولوژی» – یعنی هوشیاری ناگهانی و غیرمنتظره ما نسبت به قدرت غول‌آسای شرکت‌های کامپیوتری– هر ماه نسبت به ماه گذشته در حال افزایش است به نحوی توضیح واضاحت است. خروج ناگهانی آمازون از شهر نیویورک، که قرار بود دومین دفتر مرکزی‌اش را در آن بنا کند، گواهی است بر فضای سیاسی ناپایدار. به نظر می‌رسد نیویورکی‌ها چندان تمایل نداشتند نزدیک ۳ میلیارد دلار از پارانه‌های خود را خرج کنند تا آمازون را به ماندن راضی کنند – شرکتی که از ۱۱٫۲ میلیارد دلار سودی که در سال ۲۰۱۸ عایدش شده نه تنها مالیاتی ن داده بلکه توانسته در خواست کند حدود ۱۲۹ میلیون از مالیاتش عودت داده شود.

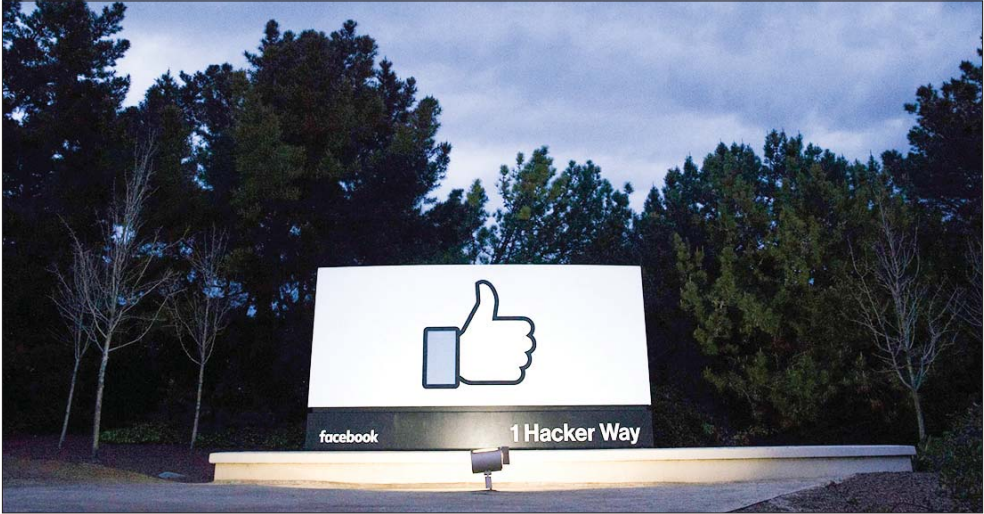
شوند سود سهام بیشتری نصیبشان می‌شود. با این حال اگر چه به نظر می‌رسد این موضع وقفه‌ای در اوضاع ایجاد می‌کند، اما رویکردی است به غایت محافظه‌کارانه چون هیچ تغییری در وضعیت ایجاد نمی‌کند. ضمن اینکه اکنون با اینکه پول‌پوله‌ای به دست مصرف‌کنندگان می‌رسد به شرکت‌های بزرگ تکنولوژی اختیار تام می‌دهد تا بر سایر امور جامعه هم تسلط پیدا کنند. به‌علاوه اگر با داده‌ها مثل کالا رفتار کنیم باعث می‌شود راه‌حل‌های غیرتجاری پرهزینه و غیرعملی به نظر بیاید. فرض کنید شورای شهری که نیاز به داده‌های شهروندان دارد تصمیم به ساخت الگوریتمی برای نظم‌دادن به حمل‌ونقل عمومی بگیرد. به محض اینکه متوجه شود که باید برای اطلاعات ساکنان شهر پول پرداخت کند از اجرای طرحش منصرف می‌شود. اما شرکت‌های ثروتمندی مانند اوبر درگیر چنین موانعی نیستند. «تکنوکرات‌های» عضو اردوگاه دوم اغلب خود را مخالف توصیه‌های «اقتصادگرایان» توصیف می‌کنند. با این همه، به سختی می‌توان راه‌حل برون‌رفت آنها از این وضعیت را رادیکال نامید، چون آنها هم به ارزش‌های بازار آزاد و رقابتی باور دارند. آنها صرفاً بر این نکته تاکید می‌کنند که ما امروز بدون داشتن سیاست‌های قوی ضدانحصار کاری از پیش نخواهیم برد، و اهمیت بسیار بیشتری به اقتصاد دیجیتال و تأثیرات شبکه‌ای فراگیرش می‌دهند.

در نتیجه تکنوکرات‌ها برای تحدید قدرت شرکت‌های بـزرگ حوزه تکنولوژی امیدشان به جعبه‌ابزار قانون ضدانحصار است، و اگر لازم باشد به دنبال آتند که با تجزیه شرکت‌های بزرگ تکنولوژی آنها را کوچک‌تر کنند. چنین طرز فکری به شدت در واشنگتن محبوبیت پیدا کرده، یعنی جایی که اندیشکده‌های خاّنی مانند نهاد بازار آزاد (Open Markets Institute) درصدند تمام نظام اعمال قانون ضدانحصار در چهل سال گذشته را، که تازه آن‌هم خیلی نرم و موردی اجرا می‌شده، کله‌با کنند. بروکسل هم مشتاقانه از چنین ملاططاتی استقبال می‌کند. این هم با وجود کمسیون اروپایی به ریاست مارگرت وستاگر که پیشگام کارزاری جاه‌طلبانه‌تر علیه انحصارهاست. حکم جدید صادرشده توسط اداره کارتل آلمان، که طبق آن استفاده از داده‌های موجود در نرم‌افزارهای شرکت‌های ثالث بدون اجازه کاربر برای فیس‌بوک منع شده بود، ملهم از دیدگاهی مشابه است. این قبیل راه‌حل‌های تکنوکرات‌ها به باور اقتصاددانان اهداف‌شان (چون تجزیه فیس‌بوک

اندیشه

چپ و غول‌های تکنولوژی

ایوگنی مور زوف - ترجمه: امیررضا گلابی



یا گنگول اصلا کار کوچکی نیست) قادر نیست چشم‌اندازی پیش‌روی ما قرار بدهد که هم سیاسی و بسا‌تکنولوژیکی باشد و هم جذاب، آن‌هم برای دنیایی که سرشار از اطلاعات است. در عوض، به الگویی مرکزگرا، بدون انعطاف و شدیداً بوروکراتیک پناه می‌برند که صدها سال پیش اختراع و به کار گرفته شده است. اینکه آسیب ۱۰ تا فیس‌بوک کوچک‌تر از فیس‌بوک فعلی کمتر است حرف بیراه‌ی نیست. اما نمی‌شود اسمش را گذاشت برنامه سیاسی.

خواست تجزیه‌کردن شرکت‌های بزرگ تکنولوژی ایراد این ندارد، اما چه نوع نهاد و سازوکار غیرتجاری در جامعه دیجیتالی عادلانه که نه فیس‌بوک و نه گوگل نقشی در آن ندارند باید وجود داشته باشد؟ برنامه کار تکنوکرات‌ها فاقد پاسخی درخ‌رو به این پرسش است و همین نشانی است از اینکه تکنوکرات‌ها صرفاً اقتصادگرایانی هستند پشت نقاب لفاظی‌های ضد نظام موجود؛ چون حرفشان این است که پاسخ به پرسش بنیادین در باب نحوه وجود جهانی و‌رای شرکت‌های بزرگ حوزه تکنولوژی از دل همین رقابت بازار بیرون می‌آید.

اما درباب سوسمین جریان حمله‌کننده به غول‌های تکنولوژی، یعنی جریان‌ی که از قضا چندان به چشم هم نمی‌آید، چه می‌شود گفت؟ طرفدارانش که فعلاً تعداد انگشت‌شمارى در جنبش‌های شهرداری‌های رادیکال‌اند و برخی از آنها هم در سرتاسر اروپا بر مسند امورند، به جای تبلیغ در باب بازار و تکنوکراسی مبلغ هم نمی‌آید، چه می‌شود گفت؟ طرفدارانش که فعلاً تعداد انگشت‌شمارى در جنبش‌های شهرداری‌های رادیکال‌اند و برخی از آنها هم در سرتاسر اروپا بر مسند امورند، به جای تبلیغ در باب بازار و تکنوکراسی مبلغ هم نمی‌آید، چه می‌شود گفت؟ طرفدارانش که فعلاً تعداد انگشت‌شمارى در جنبش‌های شهرداری‌های رادیکال‌اند و برخی از آنها هم در سرتاسر اروپا بر مسند

امورند، به جای تبلیغ در باب بازار و تکنوکراسی مبلغ هم نمی‌آید، چه می‌شود گفت؟ طرفدارانش که فعلاً تعداد انگشت‌شمارى در جنبش‌های شهرداری‌های رادیکال‌اند و برخی از آنها هم در سرتاسر اروپا بر مسند امورند، به جای تبلیغ در باب بازار و تکنوکراسی مبلغ هم نمی‌آید، چه می‌شود گفت؟ طرفدارانش که فعلاً تعداد انگشت‌شمارى در جنبش‌های شهرداری‌های رادیکال‌اند و برخی از آنها هم در سرتاسر اروپا بر مسند امورند، به جای تبلیغ در باب بازار و تکنوکراسی مبلغ هم نمی‌آید، چه می‌شود گفت؟ طرفدارانش که فعلاً تعداد انگشت‌شمارى در جنبش‌های شهرداری‌های رادیکال‌اند و برخی از آنها هم در سرتاسر اروپا بر مسند

امورند، به جای تبلیغ در باب بازار و تکنوکراسی مبلغ هم نمی‌آید، چه می‌شود گفت؟ طرفدارانش که فعلاً تعداد انگشت‌شمارى در جنبش‌های شهرداری‌های رادیکال‌اند و برخی از آنها هم در سرتاسر اروپا بر مسند امورند، به جای تبلیغ در باب بازار و تکنوکراسی مبلغ هم نمی‌آید، چه می‌شود گفت؟ طرفدارانش که فعلاً تعداد انگشت‌شمارى در جنبش‌های شهرداری‌های رادیکال‌اند و برخی از آنها هم در سرتاسر اروپا بر مسند امورند، به جای تبلیغ در باب بازار و تکنوکراسی مبلغ هم نمی‌آید، چه می‌شود گفت؟ طرفدارانش که فعلاً تعداد انگشت‌شمارى در جنبش‌های شهرداری‌های رادیکال‌اند و برخی از آنها هم در سرتاسر اروپا بر مسند

امورند، به جای تبلیغ در باب بازار و تکنوکراسی مبلغ هم نمی‌آید، چه می‌شود گفت؟ طرفدارانش که فعلاً تعداد انگشت‌شمارى در جنبش‌های شهرداری‌های رادیکال‌اند و برخی از آنها هم در سرتاسر اروپا بر مسند امورند، به جای تبلیغ در باب بازار و تکنوکراسی مبلغ هم نمی‌آید، چه می‌شود گفت؟ طرفدارانش که فعلاً تعداد انگشت‌شمارى در جنبش‌های شهرداری‌های رادیکال‌اند و برخی از آنها هم در سرتاسر اروپا بر مسند امورند، به جای تبلیغ در باب بازار و تکنوکراسی مبلغ هم نمی‌آید، چه می‌شود گفت؟ طرفدارانش که فعلاً تعداد انگشت‌شمارى در جنبش‌های شهرداری‌های رادیکال‌اند و برخی از آنها هم در سرتاسر اروپا بر مسند

ریشه‌های الهیاتی مدرنیته

مایکل آلن گیلسپی

ترجمه: ژانپا ابر اهیمی

ناشر: روزگار نو

چاپ اول: ۱۳۹۸

قیمت: ۷۷۰۰۰ تومان



مطمئن این شهروندان خواهند توانست

در صورت دسترسی تمام و کمال به پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌های روز با منابعی اندک راه‌حل‌هایی عملی برای مشکلاتی پیدا کنند که تکنوکرات‌ها و برنامه‌ریزان خارج از گود را سردرگم کرده. حتی ممکن است آنها خدمات جدیدی ابداع کنند (خدماتی هم از نوع تجاری و هم غیرتجاری) که در حال حاضر حتی متصورش هم دشوار است چون دسترسی به منابع کلیدی اقتصاد دیجیتال، نظیر داده‌ها، هویت، هوش مصنوعی، به شدت تحت کنترل است.

هدف این رویکرد سوم برخلاف اقتصادگرایی و تکنوکراسی ایجاد بازاری کارآمدتر از طریق بسط الگوی مالکیت خصوصی به حیطه اطلاعات یا شکستن

انحصار شرکت‌های بزرگ تکنولوژی نیست، بلکه پرسش این است که آیا کافی است با داده‌ها و هوش مصنوعی مانند کالا برخورد کنیم یا بهتر است آنها را مانند منابعی در نظر بگیریم که به صورت اشتراکی تولید شده و از نظر اجتماعی مفیدند. این جریان با این کار به دنبال تقویت کسانی است که هم از عرصه بوروکراسی کنار گذاشته شده‌اند و هم از داشتن نقشی اساسی در اقتصاد دیجیتال. در مواجهه با احیای پوپولیسم دست‌راستی که محسّنات قوه مجریه کنونی را زیر سؤال می‌برد، قوه مجریه‌ای که نیاز به اصلاح دارد، و البته حرفشان خیلی هم بی حساب نیست، یک جریان مترقی با وعده بازگشت به دموکسیکاه بوروکراتیک «نویل دوت» و دولت رفاه قدیمی راه به جایی نخواهد برد. به همین ترتیب، کسانی که مروج «اقتصادگرایی»‌اند راه پردست‌اندازی پیش‌رو دارند، چون در زمانه‌ای که واکنش‌ها نسبت به جهانی‌سازی، مالی‌گرایی و فرار از مالیات رو به افزایش است آنها مروج تشدید برنامه‌های نولیبرالی‌اند. جنبش‌های دست‌چپی که هنوز در این عرصه تصمیمی نگرفته‌اند با انتخابی ساده مواجهند: اگر واقعا هدف‌شان جدایی از جزم‌های نولیبرالی است، جزم‌هایی که اصرار دارند رقابت ابزار اصلی سیاسی و اجتماعی مدرنیته است، باید در مقابل وسوسه‌های ایدئولوژیکی و لفاظانه «اقتصادگرایی» و «تکنوکراسی» مقابله کنند و از گزینه تغییرات دموکراتیک رادیکال حمایت کنند. ممکن است این جریان در بین سه جریان حمله‌کننده به غول‌های تکنولوژی از همه متهورانه‌تر (و مبهم‌تر) باشد. اما به رغم دیدگاه‌های اتوپیاپی‌اش، تنها گزینه‌ای است که به نیروهای مترقی اجازه می‌دهد صرفاً از گذشته دفاع نکنند و برای یک بار هم که شده تصویری عادلانه و برابری‌خواه از آینده دیجیتال ترسیم کنند. اگر شکست بخورند میدان بحث برای همیشه خالی نمی‌ماند؛ پوپولیست‌های دست‌راستی به سرعت جایشان را می‌گیرند، البته بدون اینکه حرفی از عدالت و برابری بزنند.

منبع:گار دین

پی‌نوشت‌ها:

۱.«Techlash» اشاره به جریانی است که در واکنش به قدرت‌گرفتن بیش از حد شرکت‌های بزرگ در حوزه تکنولوژی به وجود آمده است.

۲.«new deal» اشاره دارد به طرح دولت روزولت برای خروج آمریکا از بحران سال ۱۹۲۹ از طریق مداخله دولت در اقتصاد و سرمایه‌گذاری در بخش‌هایی که بخش خصوصی رغبتی به ورود به آن نداشت.

خاستگاه مدرنیته

که مدرنیته مستمرا با اشکال خاصی از آموزه‌ها و شاعران دینی مثل جماعت قدسان، غایت‌شناسی، تعلیم مدرسی درباره قانون طبیعی، دیدگاه زمین‌مرکزی راجع به جهان طبیعی و اعتقاد به مخلوق‌بودن زمین مبارزه کرده است؛ اما نویسنده می‌خواهد نشان دهد که از این مطلب نمی‌توان مخالفت مؤسسته در دین را در معنای دقیق کلمه نتیجه گرفت. بنا بر استدلال نویسنده در کتاب حاضر، این تصور اشتباه است که مدرنیته ریشه و هسته‌ای خداناباورانه، دین‌ستیزانه یا حتی لادری‌گرایانه دارد. او برعکس معتقد است مدرنیته از همان آغاز می‌خواست دیدگاهی تازه درباره دین و جایگاه آن در زندگی انسان بیوردد و از آن حمایت کند و این کار را نه از سر دشمنی با دین؛ بلکه برای حفظ برخی اعتقادات دینی انجام داد.

به عقیده نویسنده مدرنیته را زمانی بهتر می‌فهمیم که آن را تلاشی برای پاسخی متافیزیکی/الهیاتی تازه به مسئله طبیعت و ارتباط با خدا و جهان طبیعی بدانیم؛ مسئله‌ای که در جهان قرون وسطای متأخر و در نتیجه نبرد بی‌ان عناصر متناقض خود مسیحیت پدید آمد. مدرنیته‌ای که ما می‌فهمیم و تجربه می‌کنیم، محصول تلاش‌هایی است که هدف‌شان پی‌ریزی نوعی متافیزیک/الهیات جدید و منسجم بود. استدلال نویسنده این است که گرچه علومی که خودشان محصول مدرنیته بودند، در طول زمان هسته متافیزیکی/الهیاتی پروژه مدرن را پنهان کردند؛ اما این هسته هرگز از سطح مدرنیته دور نبوده و همچنان فکر و عمل ما را اغلب به روش‌هایی که از آنها آگاه نیستیم یا درک‌شان نمی‌کنیم، هدایت می‌کند. نویسنده استدلال می‌کند که تلاش برای خوانش مسائل الهیات و متافیزیک در خارج از چارچوب مدرنیته عملاً ما را از اهمیت مستمر مسائل الهیاتی در اندیشه مدرن غافل کرده است؛ به‌نحوی‌که بسیار دشوار می‌توانیم وضع فعلی‌مان را فهم کنیم. به‌این‌ترتیب گیلسپی تقابل دوره حاضر را مستلزم فهم عمیق‌تر سرچشمه‌های دینی و الهیاتی می‌داند، نه به‌این‌دلیل که این راه تنها راه است؛ بلکه به‌این‌دلیل که کمک‌مان می‌کند تا سرچشمه‌های پنهان شورها و عواطف‌مان و امکانات و خطرهای پیش‌روی‌مان را بفهمیم.

گفته‌ها

فیلسوف و حب حکمت

● کتاب «فلسفه و ادبیات» از آخرین کتاب‌های کریم مجتهدی است. او کتاب خود را با طرح این پرسش مهم آغاز می‌کند که چرا افلاطون که در جست‌وجوی آرمان‌شهر است در جوانی آثار شعری و هنری خود را آتش زد و مدعی بود که من دنبال حقایق و حرف ذوقی نمی‌خواهم؛ به تعبیری برای افلاطون علم و آگاهی در درجه اول اهمیت و شعر در درجه دوم قرار می‌گیرد. مجتهدی می‌کوشد به جرابی این اولویت‌بندی در اندیشه افلاطون بپردازد. در ادامه به آرای ارسطو در خصوص شعر پرداخته می‌شود و اینکه او برخلاف افلاطون نگاهی منتقدانه به شعر ندارد. مجتهدی همچنین به سراغ سنت اسلامی رفته و به آرای کندی، فارابی و ابن‌سینا در خصوص ادبیات گریز می‌زند. در قسمت دوم کتاب به ادبیات فرانسه و در قسمت پایانی به هگل و کتاب‌های پدیدارشناسی روح و زیبایی‌شناسی او می‌پردازد. آنچه در ادامه می‌آید، صحبت‌های کریم مجتهدی در مراسم رونمایی از این کتاب به نقل از خبرگزاری مهر است.

● ● ●

هر ادیبی می‌تواند خود را نوعی فیلسوف بداند اما هر فیلسوفی الزاماً نمی‌تواند مدعی ذوق و سبک ادبی باشد. فلسفه همواره در جست‌وجوی راهی برای برقراری ارتباط با سبایک رشته‌ها است و می‌تواند مصداق عینی از همگرایی رشته‌های مختلف با یکدیگر باشد. البته فلسفه در بعضی موارد الزاماً در این راه موفق نمی‌شود. بسیاری از ادیبان و رمان‌نویسان مطرح جهان مطالعات فلسفی داشته‌اند چراکه این مهم سبب تعمق بیشتر در شخصیت‌پردازی و روان‌شناسی شخصیت‌های داستان‌های آنها می‌شده‌است. رابطه ادبیات و فلسفه از لحاظ منطقی بر حسب نسبت‌های چهارگانه می‌تواند شکل بگیرد. آن دو با یکدیگر رابطه تطابق ندارند، یعنی هر آنچه در فلسفه است الزاماً در ادبیات نیست؛ رابطه آنها از نوع تباین کامل هم نیست؛ به این معنی که این دو از هم مجزا باشند و هیچ ارتباط قطعی واحد با یکدیگر نداشته باشند. گونه سوم عموم و خصوص مطلق است، یعنی یکی از آنها به ثمامه آن دیگری را دربر می‌گیرد یا عموم و خصوص من‌وجه، یعنی آن دو از هم متمایزند ولی در ناحیه خاصی می‌توانند با هم مطابقت کنند. در نسبت عموم و خصوص من‌وجه دو دایره فرض می‌شود که در نقطه خاصی اشتراک دارند اما در نقاط بسیار دیگری از هم متمایزند. به عبارت دیگر، مانند دو دایره‌ای که قسمتی از آنها بر هم منطبق شده که آن دو در قسمت کوچک مشترک با هم ادغام شده‌اند، ولی در هر صورت وجه مشترک و وجه تمایز از هم تفکیک شده‌اند. در نگاهی منصفانه می‌توان ادعا کرد که ادبیات نسبت به فلسفه عمومیت، کلیت و حتی قدمت بیشتری دارد؛ چراکه ادبیات به معنای ابتدایی حتی در بین جانداران دیگر نیز به چشم می‌خورد؛ مثل این تکلیت سانی: «توچودگویی او به نی‌آدم‌آدم و بس / هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد». ادبیات قدمت دارد چون ذوق قدمت دارد. ریشه‌های ادبیات را می‌توان در هر قوم و منطقه‌ای به‌خوبی دید اما فلسفه هرگز تا این حد عمومیت نداشته است، می‌توان گفت ادبیات نسبت به فلسفه عامل‌تر، گسترده‌تر و قدیمی‌تر است.

فیلسوف فردی است که حب حکمت دارد. ریشه فلسفه را می‌توان و باید در یونان جست‌وجو کرد اگرچه بسیاری اعتقاد دارند فلسفه به معنای واقعی کلمه در قرن‌های اخیر و با پیدایش تفکر انتقادی دوره کانت شکل گرفته است. فلسفه در هر صورت معقول ثانی است. به عبارت دیگر، فلسفه تفکر درباره فکر است و الزاماً خود فکر به فلسفه تعبیر و معنی نمی‌شود. در واقع، ذهن فیلسوف مقید است و می‌تواند فکر عمیق را تشخیص دهد اما ادبیات عمومی‌تر است و گاهی به بیان روزمره اکتفا می‌کند. با این توضیح هر ادیبی می‌تواند خود را نوعی فیلسوف بداند اما هر فیلسوفی الزاماً ادیب و صاحب ذوق ادبی نیست. فلسفه یعنی پشتکار، تلاش، خواست و بودن.

در کتاب «فلسفه و ادبیات» تلاش شده است که مطالب با نمونه و مثال بیان شوند نه اینکه کنه مطلب گفته شود و بعد برای اثبات آن به مثال‌ها مراجعه کنیم. در واقع این کتاب به‌صورت تجربی و با روش استقرایی نوشته شده‌است، یعنی رابطه فلسفه و ادبیات با آوردن نمونه‌های عینی بیان شده است. برای مثال، در این کتاب نگاه فلسفی ابن‌سینا به عنوان بزرگ‌ترین فیلسوف ایران بر اساس حکایات تمثیلی او بیان می‌شود. در این کتاب مسیر شناخت اروپاییان از فلسفه ارسطو در نظر گرفته شده است. کتاب «فلسفه و ادبیات» بیان می‌کند چرا در قرون ابتدایی مردم غربی مسیحی از یونان فقط کتاب‌های اقلیدوس را می‌خواندند؛ و بعدها به افلاطون توجه کردند. چون ارسطو جهان را «قدیم» می‌دانست اما با استفاده از افلاطون می‌توانستند سنت‌های دینی خود را بهتر اثبات کنند. در واقع نگاه افلاطون و سنت‌های نوافلاطونی تطابق بیشتری با سنت مسیحیان داشت و از ارسطو بیشتر به منطق او توجه داشتند. البته در عصر جدید بیشترن شعر ارسطو مورد توجه قرار گرفت و شعرها و نویسندگان غربی خاصه ایتالیایی‌ها و فرانسویان استفاده‌های زیادی از آن کردند. این برداشت غرب از فلسفه ارسطو و افلاطون بود. نحوه و چگونگی شناخت ارسطو در مسیر تاریخ تأثیرات بسیاری در ادبیات اروپاییان داشته است.